

## قصیده ای از کسائی مروزی

در آن روزگار ستیز و آویز که مردم ایران در راه آزادگی و سرفرازی و برای برانداختن خلافت عباسی می کوشیدند ، و چند تن از دلاوران نامدار آن پیکار را چون ابو مسلم و بابک خرم دین و یعقوب لیث و مازیار و فرزندان بویه و دیگران می شناسیم و می ستائیم آزاد مردانی نیز بودند که به نیروی اندیشه و قلم آتش خشم و شور مردم را دامن می زدند و روح جنبش و پیکار جوئی را برمی انگیزتند و بحقیقت اینان بودند که هر يك بشیوه ای و عنوانی راه را برای کامیابی سلحشوران و رزم آوران و تجدید حیات ملی ایران هموار می کردند ولی افسوس که کارنامه مردانگیهای آنان در زیر گرد و غبار فراموشی قرون مدفون گردیده ، و در نتیجه حق خدمت آنان بسزا گزارده نشده است .

یکی از این بزرگمردان ، افتخار مرو ، شاعر بزرگ خراسان ، و پیشرو ناصر خسرو در اندرز و حکمت و انتقاد اجتماعی و مذهبی حکیم ابوالحسن کسائی<sup>۱</sup> مروزی است که در همان روزگار که دافای طوس فردوسی بزرگ با زنده کردن خاطره حلال و شکوه باستان روح ایران پرستی در پیکر فرزندان ایران برمی دمید او نیز بدستاویز بحثهای مذهبی رخنه در بنیاد فرمانروائی حق نمای باطل گرای بغداد می افکند . و بگواهی قصیده ای که نموداری از دیوان گمشده اوست سخن سرود خشم و خروش آزادگان و شیر مردان ایران بود و بهمین سبب ستم دیدگان این دیار آنرا بجان می خریدند و گراعی میداشتند تا بجائی که حکیم و حجت خراسان ناصر خسرو سخنسرای جز او را سزاوار قیاس با خود ندیده و جای جای در سخنش از « کسائی شهره ، و « شهره مقالت کسائی » و « سخن شهره کسائی » یاد کرده است .

درینا که روزگار - امی و خاموشی و تعصبی که از اواخر قرن چهارم آغاز شد و از نیمه های سده بعد بکمال رسید اشعار کسائی را نیز همانند بسیاری از آثار پیشینگان

(۱) چنین است نام او در چهارمقاله ، و نیز در «میه القصر باخرزی سخن از شاعری بنام ابوالحسن علی بن محمد کسائی مروزی میرود که بحدس احمد آتش همین کسائی است . اما آنچه آذر و هدایت او را «مجدالدین اسحاق» نامیده اند قابل اعتنا نیست مگر اینکه بعدها با پیدا شدن مأخذ کهن تری تأیید شود . درباره تخلص گمانهای مختلف برده اند که : « بافنده یا فروشنده کسا بوده ، یا کسوت زهد در بر داشته ، یا خود در مجلس درس اساتید خود با کسا حاضر میشده برخلاف دیگر شاگردان که با حله های مخصوص حضور می یافتند . این گمانها بر دل نمی نشیند . بنظر من تخلصش را با توجه بتشیع او نسبت به «حدیث کسا» توان دانست .

آزاداندیش این دیار در بوته فراموشی افکند و از آن پس نیز ظاهراً در فتنه مغول دیوان او بکلی از میان رفت. و اینک پس از گذشت هزار سال از روزگار او نام و یادش در غباری از تاریکی و ابهام فرو رفته و محققان و نویسندگان سرگذشتش چهره او را نه بدان صورت که بوده تصویر کرده اند.

نخستین مطلبی که باید روشن شود عصر شاعری کسائی و روابط او با فرمانروایان عصر اوست. عموماً او را از شاعران عهد سامانی و غزنوی معرفی کرده اند، و اته آلمانی نسبت مدح خلیفگان بغداد را نیز با او میدهد و می گوید: «در اولین قصاید خود سلاطین سامانی و خلفای عباسی حتی سلطان محمود را مدح کرد». تنها دلیل رابطه دانای مرو با محمود غزنوی گفته عوفی در لباب الالباب است که دو بیت از او را در مدح محمود ذکر میکند. اما نظامی عروضی که بسبب نزدیکی بعهد شاعر اعتبار سخنش بیشتر است در چهار مقاله او را جزو هشت تن شاعر دودمان سامانی می شمارد و در میان بیست شاعر مداح غزنویان از او نامی نمی برد. سوزنی سمرقندی هم که در شعر خود دوبار از او یاد کرده یک بار نامش را همراه نام دقیقی و شهید دو شاعر عصر سامانی میبرد و می گوید:

باش ممدوح بسی مداح که ممدوحان بسی زنده نامند از دقیقی و کسائی و شهید و یک بار دیگر به کردار خوب ابوالحسن عثمی وزیر مشهور سامانی (مقتول در ۳۷۱) با کسائی اشاره می کند:

کرد عثمی با کسائی همچنان کردار خوب ماند عثمی از کسائی تا قیامت زنده نام خود شاعر نیز از روزگار سامانیان و بلعمیان بحسرت یاد میکند:

به عهد دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان، با بهاوسامان بود!  
از این قرائن مختلف این نتیجه را میگیریم که او جوانی را در عهد سامانیان گذرانیده و اگر مدیحه هائی سروده در باره آنان بوده، و اگر چه دوره محمود غزنوی را دریافته اما بحامیان پیشین وفادار مانده بود. و بیشتر احتمال این است که در فرمانروائی محمود به مقتضای سن و سال خود اشعار «وعظ و زهد» و مناقب خاندان پیغمبر را می سروده است.

دومین و مهمترین نکته، شناسائی چهره راستین کسائی است. در این باره آنچه از قرائن و روایات برمی آید او شاعر مدح پیشه نبوده، و ذکر او بعنوان شاعری مدیحه پرداز خوار داشت او، و دور از حقیقت، و گفته متأخرانی است که بدیوان او دسترس نداشته اند و چهره واقعی او را نشناخته اند و پیش خود بتصور حکایتی کرده اند و لاقلاً به منابع نزدیک به عصر شاعر توجهی نداشته اند. در این باره آنچه اعتماد را شاید گواهی نویسندگان کهن تری است که هنوز دیوان او را در دست داشته اند. عوفی گوید: «اکثر اشعار او در زهد و وعظ است، و در مناقب اهل بیت نبوت». صاحب کتاب النقص گوید: «از

(۱) تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر شفق ص ۱۴۸.

(۲) لباب الالباب بکوشش مرحوم نفیسی ص ۲۷۰.

شعراى فارسىان كه شاعى و معتقد بوده اند و متعصب هم اشارتى برود بىعضى : اولاً فردوسى طوسى ... و فخر جاجرمى ... و در كسائى خود خلافى نىست كه همه ديوان او مدياح و مناقب حضرت مصطفى (ص) و آل اوست « ۱ » .

از اين دو گواهى بر مى آيد كه كسائى تا يك قرن و نيم بعد از خود شاعرى مشهور به مديحه سرايى از نوع فرخى و عنصرى و معزى و انورى نبوده و اگر ستايشى سروده بيشتر مدياح و مناقب پيامبر و خاندانش بوده است و اگر جز اين بود معارض بزرگش ناصر خسرو كه عنصرى را بعلت مدح محمود ملامت ميكنند ۲ ميان آنهامه تاخت و تاز به اين آزاد مرد چنين گناهى را هم بى كيفر نميگذاشت . ادعاى اته درباره مدح خلفاى عباسى ظاهراً تهمنى ناروا و از آن خطاهائى شكفت است كه گاهى خاورشناسان بزرگه را نيز دست ميدهد زيرا در قصيدهاى كه اين سطور مقدمه آن است ملاحظه خواهد شد كه دانائى مرو سخن از خليفگان بغداد مى گويد اما بستيزه و نكوهش نه به بزرگداشت و ستايش .

كوشش آزاد مرد مرو در پرده گشائى از بيدادگرى دستگناه خلافت بغداد و ياد آورى ستمديدگى خاندان پيامبر تصويرى است كه از درد و رنج مردم آن روز ايران بر مى كشد و از اين روى بود كه سخنش دست بدست و سینه بسینه و زبان بزبان مى گشت و بر دلها مى نشست .

ما امروز از پس ديوار اعصار آثار شاعران آن روزگار را از جنبه ادبى محض مينگرىم و از اين نكته غافلیم كه در آن هنگامه فعاليت شديد فكرى و گرمى پيكار اندیشهها ( كه وسائل تبليغى امروز در ميان نبود ) سخن شاعران جان و جاذبه ديگرى داشت و از نیروى تحريك و تهيج بيشترى برخوردار بود و برنده ترين سلاح پيشبرد سياست و مذهب بشمار مى رفت . و با توجه باين نكته است كه هدف سخن كسائى و پهنائى دامنه تأثيرش را در آن روزگار بايد بررسى كرد .

بى سبب نىست روزى كه ناصر خسرو قدم ذرميدان مى گذارد سخن كسائى را مشهورترين نمونه حكمت و اندرز و عاليت ترين سخنان مورد اقبال عامه مى يابد و براى بكرسى نشانند سخن خود و پيش بردن شيوه فكرى خود به اين يگانه حريف ميताزد . اما اگر ديگر اشعار ناصر خسرو لهريز از منطق و استدلال است در اينجا در برترى خود بر كسائى هيچ دليلى نمى يابد و نشان نميدهد و همه سخنش لاف و گزاف است و خلاصه اش اينكه : « شعر من ديباى رومى و شعر او كساست ، شعر او بنده شعر من است ، مقاتل شهره او كهن و پژمرده و پير و ضعيف است و سخن حجت قوى و تازه و برناست » ۳ در اين معارضه دو چيز بچشم مى آيد : يكي رشك ورزى شاعرى تازه نفس و جويابى نام بمقام والائى شاعرى نامدار و مورد اقبال عامه و ديگر پيكار دوشيوه فكرى اسماعيليه و شيعه .

(۱) النقص : ص ۲۵۲ . (۲) آنجا كه گويد :

پسنده است با زهد عمار و بوذر      كند مدح محمود ، مر عنصرى را ؟

(۳) ديوان ناصر خسرو بقصحيح مرحوم تقوى و استاد مينوى صفحات ۲۵-۴۷-۵۹

۷۵-۱۱۷-۲۲۷-۳۵۴-۴۲۰-۴۲۳-۴۶۱

پیش از این درباره علت معارضه ناصر خسرو با کسائی سخنها رفته است ۱ اما این قصیده نو یافته پرتو تازه‌ای بر صحنه تاریخ موضوع می‌افکند و داوری را کوتاه میکند . می‌نماید که شعر کسائی و آئین تشیع در آن روزگار در خراسان رواج داشته و شاعر اسماعیلی به پیکار با آن کمر بسته است. در مقایسه سخن آن دومی بینیم که لحن کسائی گرم‌تر و گزنده‌تر و شورانگیزتر و هیجان آمیز تر است در مقابل لحن ناصر خسرو به نسبت نرم‌تر و آرام‌تر است و بیشتر از فلسفه و استدلال بهره می‌جوید .

دیوان کسائی که تا نیمه قرن ششم (زمان تألیف کتاب النقص) موجود و معروف بوده درینا که بعدها مثل هزاران گنج ادب و دانش بتاراج روزگار رفته و آنچه تا کنون در میان بوده ۲ قصیده کوتاه و ۴ تغزل و ۲۵ قطعه دو سه بیتی است و مجموع این اشعار نغز و لطیف و دلایز از ۱۲۰ بیت نمی‌گذرد ۲. علاوه بر اینها نزدیک صد بیت اشعار پراکنده ناماً نوس نیز بطفیل لغات مهجور در فرهنگها بیاد گاراست و یک قصیده مشکوک منسوب بدو در دیوان ناصر خسرو .

(۱) استاد فروزانفر در مجله آرمان ص ۲۷-۳۴ ، تقی زاده در مقدمه دیوان لحن، اته ترجمه تاریخ ادبیات ص ۱۴۸ و براون جلد دوم تاریخ ادبی ایران .

(۲) قسمتی از اشعار کسائی را نخستین بار هرمان اته ضمن مقاله‌ای بعنوان « غزلیات کسائی » در صورت جلسات شعبه فلسفه و علوم فرهنگستان علوم شاهی با ویر سال ۱۸۷۴ منتشر کرده  
 Ethé: «Die Lieder des Kisâ'i», Sitzung der philosphilol. Classe vom 4.

Juli 1874. pp. 133-148

و بعد از او مرحوم نفیسی در احوال و اشعار رودکی و تعلیقات لباب الالباب چاپ کرده است .

نیز اته گوید «سه قصیده و یک غزل او در ضمیمه 261/27 موزه بریتانیا محفوظ مانده» . من با هزار شوق و امید به آن مجموعه مراجعه و عکسی از آن هم برای خود فراهم کردم . در آنجا قصیده ایست باین عنوان و مطلع :

« کسائی راست در منقبت :  
 ای امیر المؤمنین شاه جهانداور توئی  
 وی امام المتقین داماد پیغمبر توئی ،

همین قصیده در مجموعه ۱۹۷۶ توپقاپو سرای نیز با این عنوان آمده : « مولا کسائی فرماید علیه الرحمه » و پیداست که هر دو مجموعه مأخذ واحدی داشته‌اند ، ولی این قصیده از شیوه سخن کسائی و زبان شعر سامانی بدور است و نام گوینده نیز در پایان آن چنین آمده است :

ای ز هول عرض منکر دستگیر مؤمنان  
 پایمرد حمزه کوچک بمحشر در توئی  
 این حمزه کوچک که قصاید دیگری از او در دست است شعر متوسطی دارد و از شاعران و مناقب گویانی است که ذکرش در تذکره‌ها نیامده و فقط در سلسله راویان فتوت نامه کاشفی نامش می‌گذرد و ظاهراً در فاصله بین مغول و صفویه میزیسته است .

در مجموعه ای مورخ بسال ۹۴۵ که بشماره ۱۹۷۶ روان کوشکو در کتابخانه موزه توپقاپو سرای در استانبول محفوظ است قصیده ایست که بدنبال این سطور نقل میشود .  
 این قصیده که بسال ۳۸۰ هجری ( ۳۷۰ سال بعد از روزگار پینمبر که بسال دهم هجرت رحلت فرموده ) سروده شده پرده از چهره راستین سخنسرای پیکارجوی خشمگین برمیدارد و قدیمترین نمونه ادبیات مذهبی فارسی مربوط به تشیع است که در قرون بعد خاصه در عصر سفویان با آثار شاعرانی مانند محتشم توسعه ای بکمال یافت .  
 علاوه بر اهمیتی که این قصیده بعنوان یکی از آثار ادبی قرن چهارم و نمونه ای از گمشده يك سخنسرای بزرگ ما دارد از نظر تحقیق در وضع فکری آن روز ایران نیز شایان توجه است و شیوه تبلیغ در استدلال شیعیان آنروز و نحوه ایمان و اعتقاد آنان را نشان میدهد .

### مولانا گسائی فرماید نور قبره

فهم کن گرمؤمنی فضل امیرالمؤمنین

فضل حیدر، شیریزدان، مرتضی پاکدین

فضل آنکس کز پیمبر بگذری فاضلتر اوست

فضل آن رکن مسلمانی، امام المتقین

فضل زین الاصفیا، داماد فخرانیبا

کافریدش خالق خلق آفرین از آفرین

ای نواصب گربدانی فضل سرذوالجلال

آیت قربی نگه کن وان «اصحاب الیمین»<sup>۱</sup>

«قل تعالوا ندع» برخوان، ورندانی گوش دار

لعنت یزدان بدین از «نبتهل» تا «کاذبین»<sup>۲</sup>

«لافتی الاعلی»<sup>۳</sup> برخوان و تفسیرش بدان

یا که گفت و یا که داند گفت جز روح الامین

آن نبی، وز انبیا کس نی به علم اورا نظیر

وین ولی، وز اولیا کس نی ب فضل اورا قرین

آن چراغ عالم آمد، وز همه عالم بدیع

وین امام امت آمد وز همه امت گزین

۱- سوره ۵۷ آیات ۹۰، ۹۱ ۲- قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا

و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لمنة الله علی الکاذبین. سوره ۳، آیه ۶۱

۳- حدیث .

آن قوام علم و حکمت چون مبارک‌پی قوام

وین معین دین و دنیا وز منازل بی معین

از متابع گشتن او حور یابی با بهشت

وز مخالف گشتن او ویل یابی با انین

ای بدست دیو ملعون سال و مه گشته اسیر

تکیه کرده بر گمان، برگشته از عین الیقین

گر نجات خویش خواهی در سفینه نوح شو

چند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین

دامن اولاد حیدر گیر و از طوفان مترس

گرد کشتی گیر و بنشان این فزع اندر پسین

گر نیاسائی تو هرگز، روزه نگشائی بروز،

وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین،

بی تولا بر علی و آل او دوزخ تراست

خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین

هر کسی کودل به نقص امر ترضی معیوب کرد

نیست آن کس بر دل پیغمبر مکی مکین

ای به کرسی بر، نشسته آیت الکرسی بدست

نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین

گر به تخت و گاه و کرسی غره خواهی گشت، خیز

سجده کن کرسی گران را در نگارستان چین

سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت

سیر شد منبر ز نام و خوی سکین و تکین<sup>۲</sup>

منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید

حق صادق کی شناسد وان زین العابدین؟

۱- نقص کردن: عیب گرفتن: «چون بر منبر شد یزید را نقص کرد و افعال بد وی یاد کرد»

(بلعمی چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران ص ۲۸۶) ۲- دو کلمه آخری مفهوم نشد،

و نام فرمانروایان آن روز خراسان را بخاطر میآورد.

مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا

یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین؟

کآن همه مقتول و مسمومند و مجروح از جهان

وین همه میمون و منصورند امیر الفاسقین!

ای کسائی هیچ مندیش از نواصب وز عدو

تا چنین گوئی مناقب دل چرا داری حزین؟

در همان مجموعه (برگ ۱۸۴ رو) قطعه زیر نیز در وصف شراب

از کسائی آمده است:

وزو گونه برده عقیق یمانی

اگر قطره‌ای زو بگل برچکانی

درخشان شود چون سهیل یمانی

ملون چو از نور او لعل کانی

نکردی طلب چشمه زندگانی

ازو بوی دزدیده کافور و عنبر

بماند گل سرخ همواره تازه

عقیقی شرابی که در آبگینه

شود گونه جام باده ز عکسش

به ظلمت سکندر گر اورا بدیدی

مجله یغما - درباره کسائی تحقیقی بدین تأمل و استقصاء تاکنون در هیچ تذکره‌ای

دیده نشده . با این قصیده که بطور قطع از کسائی است مسلم می‌شود که شاعر بزرگوار شیعه‌ای

معتقد بوده . از دکتر محمد امین ریاحی نماینده سابق فرهنگی شاهنشاهی ایران در ترکیه

که از بزرگان ادب و از مفاخر کشور است منتهی عظیم داریم که چنین مقالتی را به مجله یغما

داده‌اند و امیدوار هستیم این لطف ادامه یابد .